



چیستی استعاذه و ارکان آن از منظر فخر رازی و امام خمینی (ره)

محمد‌هادی توکلی^۱

چکیده: قرآن، گاهی خود امر به استعاذه می‌کند و گاه، از استعاذه انبیاء و اولیاء خود یاد می‌کند، لذا فهم چیستی استعاذه به خداوند مهم است تا در پناه این فهم، چگونگی عمل به امر خداوند درباره استعاذه و نیز چرایی استعاذه انبیاء و اولیاء به خداوند روشن گردد. ظاهراً اولین کسی که در تفسیر کبیر خود به صورت مبسوط و با نظم خوبی به استعاذه، ارکان آن و مسائل پیرامون پرداخته، فخر رازی است؛ طوری که صدرالمآلهین شیرازی، فیلسوف بزرگ جهان اسلام در تفسیر خود - تحت تأثیر فخر رازی - مطالبی را خلاصه‌وار از او نقل کرده است.

امام راحل نیز به صورت بسیار دقیق‌تر از دو اندیشور پیشین و همراه با بیان چندین مطلب تازه، در آداب‌الصلوة و نیز سرالصلوة مطالب مهمی در باب استعاذه بیان کرده‌اند که این مقاله سعی دارد آراء امام در این باب را بازشناسی کند.

کلمات کلیدی: استعاذه، مستعید، مستعاذ به، مستعاذ له، مستعاذ منه، فخر رازی.

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول)

Email: mhtavakoli@rihu.ac.ir

مقدمه

فارغ از اینکه مستعید کدام است و مستعاذ منه چیست، لفظی که در استعاذه به کار گرفته می‌شود -اعوذ- مشتق از عوذ است که بر دو معنا دلالت می‌کند؛ التجاء (پناه بردن) و التصاق (چسبیدن). بنابراین معنای اول، استعاذه یعنی پناه بردن به رحمت خداوند و بنابر معنای دوم، پیوست نمودن نفس به رحمت اوست (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۷۰). استعاذه در قرآن به دو صورت آمده است:

الف) گاه، خود امر به استعاذه می‌کند که این استعاذه در نسبت با موقعیت‌های زمانی یا مکانی مطلق است؛ ولی در نسبت آنچه از آن استعاذه به الله یا رب می‌شود (مستعاذ منه)، مقید است؛ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (فلق، ۱)؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (ناس، ۱)؛ إِنَّ الدِّينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (غافر، ۵۶)؛ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (مؤمنون، ۹۷-۹۸)» که مستعاذ منه در آیه اول برخی از شرور است که به مخلوقات و... انتساب می‌یابد، در آیه دوم شر مربوط به وسواس خناس است، در آیه سوم کبر اهل جدل است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۳۴۲) و در آیه چهارم، همزات احاطه حضوری شیاطین است. گاه، امر به استعاذه مقید به موقعیتی خاص، همچو قرائت قرآن یا ورود وسوسه شیطانی برای مستعید است؛ «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (اعراف، ۲۰۰؛ فصلت، ۳۶)، فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (نحل، ۹۸)» و در هر دو مستعاذ منه، شیطان رجیم است. ب) گاه از استعاذه انبیاء و اولیاء به خود حکایت می‌کند؛ استعاذه حضرت نوح^(ع) از درخواست آنچه به آن علم نداشت: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (هود، ۴۷)، استعاذه حضرت موسی^(ع) از جاهل بودن متکبران بی‌ایمان و رجیم شدن توسط کافران: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا بُرْعًا قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره،

۱. در قرآن از استعاذه برخی از مردم جاهل به رجالی از جن حکایت می‌کند: «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (جن، ۶)» که از مورد بحث خارج است.
 ۲. به زبان آوردن معاذ الله از حضرت یوسف^(ع) نیز دو بار در قرآن نقل شده است (یوسف، ۲۳ و ۷۹). مرحوم علامه طباطبایی در بیان معاذ الله اشاره می‌کند که: «و این همان توحید خالصی است که محبت الهی وی را بدان راهمایی نموده و یاد تمامی اسباب و حتی یاد خودش را هم از دلش بیرون افکنده، زیرا اگر انیت خود را فراموش نکرده بود می‌گفت: «من از تو پناه می‌برم به خدا» و یا عبارت دیگری نظیر آن، بلکه گفت: «معاذ الله» و چقدر فرق است بین این گفتار و گفتار مریم که وقتی روح در برابرش به صورت بشری ایستاد و مجسم شد گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۱۲۳).

۶۷، «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» (غافر، ۲۷) و «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (دخان، ۲۰)، استعاذه حضرت مریم (س) از بشر متمثل: «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» (مریم، ۱۸).

آنچه در میان آیات در درجه اول اهمیت قرار دارد، فهم حقیقت استعاذه به خداوند است تا در پناه این فهم، چگونگی عمل به امر خداوند به استعاذه و نیز چرایی استعاذه انبیاء و اولیاء به خداوند روشن گردد. باید توجه داشت که خود استعاذه، زمینه مهمی برای فهم معارف قرآنی است؛ زیرا همان‌طور که نقل شد، خداوند متعال در دو موقعیت به‌طور خاص، امر به استعاذه نموده است که یکی از آن موارد، هنگام تلاوت قرآن است: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل، ۹۸). گویا خداوند به طالب فهم قرآن، با امر به استعاذه می‌گوید که در ابتدا باید خویشتن را تخلیه کنی تا مستعد درک معارف آن شوی.

به‌لحاظ تاریخی - تا آنجا که تفحص شد - امام فخر رازی، اولین کسی است که در تفسیر کبیر خود به‌صورت مبسوط به استعاذه و ارکان آن و مسائل پیرامون پرداخته است. مطالب او در این زمینه با نظم خوبی بیان شدند، طوری که صدرالمتألهین شیرازی فیلسوف بزرگ جهان اسلام، تحت تأثیر او، در تفسیر خود خلاصه‌وار مطالبی را از فخر رازی نقل کرده و خود بر طبق مبانی حکمت متعالیه مطالبی را بدان‌ها اضافه نموده است. امام خمینی (س) نیز در عین تأثیرپذیری از صدرالمتألهین و یا فخر رازی^۲ در این زمینه، بسیار دقیق‌تر از دو اندیشور پیشین و همراه با بیان چندین مطلب تازه، در *آداب‌الصلوه* و نیز *سرالصلوه* مطالب مهمی در باب استعاذه بیان نموده‌اند و جالب آنکه عارفه جلیله، بانو امین اصفهانی، در تفسیر *قیم* خود، به هنگام بحث از استعاذه - در ضمن آیات سوره مؤمنون - بحث خود را چنین آغاز می‌کند:

امام خمینی این انسان کامل و مفسر بزرگوار و عارف بالله در هر مرتبه از مراتب سیر و سلوک برای سالکان و راهیان صراط مستقیم چون پیری کامل و مرشدی فنای فی الله راه «انسان شدن»، «کامل شدن»، «عبد شدن را بما یاد داده و خود در کتب و تألیفات در گذشته چون: *اسرارالصلاه*، *آداب‌الصلاه*، *شرح دعای سحر*، *جبر و اختیار*، *شرح اربعین*،

۱. همچنین از مادر حضرت مریم (س) نیز در قرآن نقل شده که فرمود: «وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِدُّهَا بِكَ وَذُرِّيَّهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (آل عمران، ۳۶).

۲. تعبیر به «یا» بدین جهت است که برای نگارنده مشخص نشد امام راحل این نحو دسته‌بندی را از تفسیر صدرالمتألهین به میراث بردند، یا مستقیماً از تفسیر فخر رازی بهره گرفته‌اند. گرچه با توجه به اینکه امام از تفسیر فاتحه صدرالمتألهین یاد می‌کند، به احتمال بسیار زیاد در این زمینه تحت تأثیر صدرالمتألهین بوده است (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۶۱).



مصباح ولایت و مصباح الهدایه، ... و در پیام‌ها و سخنرانی‌ها همواره انسان را از شر شیطان نفس بر حذر داشته و به گذر از زندگی مادی و پیوستن به ابدیت دعوت می‌نماید. این ناصح بزرگوار چون اجداد مطهرش برای جامعه بشری چون «بشیر و نذیر» است، بشارت به لقاء الله و ترساندن از سقوط در اسفل السافلین (امین اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۹: ۱).

سپس مطالبی از امام راحل را که در *آداب الصلوه* ذکر شده، نقل کرده و بدان اکتفا می‌کنند. نویسنده تلاش می‌کند دیدگاه‌های امام با محوریت کتاب *آداب الصلوه*^۱ در این زمینه را بازشناسی نموده و نوآوری‌های عرفانی ایشان در این باب و در نسبت با بیانات فخر رازی و صدر المتألهین را بیان نماید. نکته‌ای که امام به آن التفات یافته و دو اندیشمند دیگر به آن دقت کافی نداشته‌اند - گرچه در مواردی به آن اشاره نموده‌اند - اینکه نخست، استعاذه به سالک در مراتب سلوک اختصاص دارد و دوم، به حسب مقامات و مراتب سائران و مدارج و منازل سالکان، حقیقت استعاذه، مستعید، مستعاذ منه و مستعاذ به متفاوت است توجه به این دو امر، خصوصاً امر دوم، موجب فهم دقیق‌تر بیانات امام می‌شود.

حقیقت استعاذه

فخر رازی اشاره می‌کند که حقیقت استعاذه بر سه امر استوار است:

۱. «علم»، هنگامی که عبد، عجز خود را در جلب منافع دینی و دنیوی و دفع مضرات دینی و دنیوی خود، دریافت و از طرفی دیگر به این امر که خداوند متعال، قادر بر ایجاد تمامی منافع دینی و دنیوی و دفع تمامی مضرات دینی و دنیوی است و کسی غیر از او چنین توانایی را ندارد، آگاهی حاصل نمود؛

۲. «حال»، حالت انکسار و تواضع در قلب او متولد می‌شود که از این حالت به تضرع الی الله و خضوع برای حضرتش یاد می‌شود؛

۳. «عمل»، بر حالت مذکور، یک عمل باطنی و یک عمل ظاهری مترتب می‌شود. عمل باطنی اینکه عبد در باطن خود خواهان آن می‌شود که خداوند متعال او را از آفات حفظ نموده و خیرات و حسنات را به او عنایت کند و عمل ظاهری آنکه عبد، خواسته باطنی خود را بر زبان جاری نموده و اعوذ بالله می‌گوید.

او در ادامه مطالب خود اشاره می‌کند که در میان سه امر مذکور، ستون اصلی استعاذه، علم است؛ همان‌طور که اشاره شد، در مورد مستعید یک بخش آن مربوط به شناخت و علم او به خداوند است و بخش دیگر، به شناخت و علم او به خویشتن خویش مربوط می‌شود. علم او

۱. امام در صفحه ۸۳ کتاب *سرالصلوه* نیز مطالبی افاده نموده‌اند.

به خداوند، شامل علم به عالم بودن، قادر بودن، جواد بودن خداوند است و اینکه تنها خداوند می‌تواند وی را در مقاصدش یاری نماید؛ و علم او به خویشتن، شناخت او به این نکته است که در افعال خود استقلال ندارد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۷۲).^۱

از ظاهر بیانات فخر رازی این امر استنباط می‌شود که او صرف علم را موجب حصول حالت قلبه دانسته است، اما مرحوم امام برخلاف او، علم تنها را کافی ندانسته و در آثار خویش مکرراً بر تفکیک علم و ایمان حکم می‌نماید (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۸ و ۱۳۷۷: ۸۷-۹۵؛ اردبیلی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۳۴۱-۳۴۵). بر این اساس ایشان اشاره می‌کند که حقیقت استعاده عبارت است حالت و کیفیت نفسانی‌ای که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی حق و ایمان به این مقام حاصل شود؛ یعنی، پس از آنکه به طریق عقل منور با برهان متین حکمی و شواهد نقلیه مستفاده از نصوص قرآنی و اشارات و بدایع کتاب الهی و احادیث شریفه فهمید که سلطنت ایجادیه و استقلال در تأثیر، بلکه اصل تأثیر، منحصر است به ذات مقدس الهی و دیگر موجودات را شرکت در آن نیست - چنانچه در محل خود مقرر است - باید دل را از آن آگاه کند و با قلم عقل به لوح قلب حقیقت لا اله الا الله و لا مؤثر فی الوجود الا الله را بنویسد؛ و چون قلب به این لطیفه ایمانی و حقیقت برهانی ایمان آورد، در آن حالت انقطاع و التجائی حاصل شود؛ و چون شیطان را قاطع طریق انسانیت و دشمن قوی خود یافت، حالت اضطراری حاصل شود که این حالت قلبی حقیقت استعاده است؛ و چون زبان ترجمان قلب است، آن حالت قلبیه را با کمال اضطرار و احتیاج به زبان آورد و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم را از روی حقیقت گوید (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۲۷).

امام اشاره می‌کند که اگر از این حقایق اثری در قلب نباشد و شیطان متصرف قلب و سایر مملکت وجودیه او باشد، استعاده نیز از روی تصرف و تدبیر شیطان واقع شود؛ و در لفظ استعاده بالله من الشیطان گوید و در حقیقت چون تصرف شیطانی است، استعاده به شیطان من الله واقع شود؛ و خود استعاده عکس مطلوب را محقق کند و شیطان گوینده استعاده را مسخره کند؛ و این سخریه نتیجه‌اش پس از کشف غطا و برچیده شدن پرده طبیعت معلوم شود؛ و مثل چنین شخصی که استعاده‌اش فقط لفظیه است مثل کسی است که از شر دشمن جرّاری بخواهد به قلعه محکمی پناه ببرد، ولی خود به طرف دشمن برود و از قلعه رو برگرداند و لفظاً بگوید از شر این دشمن به این قلعه پناه می‌برم. چنین شخصی علاوه بر آنکه به شر دشمن گرفتار شود به سخریه او نیز دچار گردد (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۲۸).

۱. صدر المتألهین نیز مطالب فخر رازی را بیان نموده است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۵-۷.

ارکان استعاذه

فخر رازی و به تبع وی صدرالمতألّهین، با داخل کردن خود استعاذه در ارکان آن، ارکان استعاذه را پنج امر برشمرده‌اند، اما مرحوم امام بحث از خود استعاذه را خارج از ارکان آن دانسته و ارکان را چهار امر معرفی می‌کند: مستعیذ (پناه برنده)؛ مستعاذ به (آنکه به او پناه برده می‌شود)؛ مستعاذ منه (آنچه از او به دیگری پناه برده می‌شود) و مستعاذ له (غایت استعاذه).

چیستی مستعیذ

فخر رازی اشاره می‌کند که در قرآن، استعاذه از انبیاء و اولیاء حکایت شده و همین امر، بر آن دلالت دارد که تمامی مخلوقات باید مستعیذ به خداوند باشند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۷۶). صدرالمتألّهین علاوه بر تکرار برخی از مطالب فخر رازی، بیان می‌کند که مستعیذ، نفس جزئیّه انسان جزئی است (همان: ۱۳-۱۴)؛ اما امام با دقتی بی‌سابقه برخلاف فخر رازی و ملاصدرا که اجمالاً نفس انسان را مستعیذ می‌دانند، به تفصیل و اینکه انسان در برخی از مراتب خود مستعیذ نیست، قائل است و برای انسان چهار مرحله را تصویر می‌نماید که در دو مرحله مستعیذ است و در دو مرحله دیگر مستعیذ نیست.

مرحله اول: انسان تا در بیت نفس و طبیعت مقیم است و به سفر روحانی و سلوک الی الله اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیه به همه شئون و مراتب است، به حقیقت استعاذه متلبس نشده و لقلقه لسان او بی‌فایده، بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است؛ مگر با تفضّل و عنایت الهی.

مرحله دوم: چون به سیروسلوک الی الله متلبس گردید و سفر روحانی را شروع نمود تا در سیروسلوک است، آنچه مانع از این سفر و خار طریق است شیطان اوست، چه از قوای روحانیّه شیطانیه و یا از جنّ و انس باشد.

مرحله سوم: پس از آنکه سیر تمام شد و از آثار عبودیت به هیچ وجه باقی نماند و به فنای ذاتی مطلق نائل شد، از استعاذه و مستعاذ منه و مستعیذ اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی نیست و از قلب خود و خود نیز خبری ندارد و اَعُوذُ بِكَ مِنْكَ نیز در این مقام نیست.

مرحله چهارم: و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد، باز استعاذه را حقیقتی باشد، لکن نه چون استعاذه سالک؛ و لهذا به پیامبر (ص) نیز امر به استعاذه شده؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (فلق، ۱) و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (ناس، ۱) و قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَاَعُوذُ بِكَ رَبَّ اِنْ يَحْضُرُونَ (مؤمنون، ۹۷-۹۸).

حاصل آنکه پس انسان در دو مقام، مستعید نیست: نخست، قبل از سلوک و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است؛ دوم، بعد از ختم سلوک که فنای مطلق دست دهد که از مستعید، مستعاذ منه، مستعاذ له و استعاذه خبری نیست و در دو مقام مستعید است: یکی حال سلوک الی الله که استعاذه کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند؛ چنانچه خداوند از قول شیطان حکایت فرماید: «فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (اعراف، ۱۶)»؛ و دیگری در حال صحو و رجوع از فنای مطلق که استعاذه کند از احتجابات تلویحیه و غیر آن (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۲۹-۲۳۰).

خلاصه آنکه در نظر امام راحل، «مستعید» حقیقت انسانیه است از اول منزل سلوک الی الله تا منتهی النهایه فنای ذاتی - و اِذَا تَمَّ الْفَنَاءُ الْمَطْلُوقُ، هَلَكَ الشَّيْطَانُ وَ تَمَّ الْأَسْتِعَاذَةُ (همان: ۲۲۹). با توجه به بیان امام، ناصواب بودن گفتار فخر رازی روشن می شود که سالک، هر گاه فانی شد و در عالم هستی غیر از خداوند را ندید، تنها به او پناه می برد، نه به غیر او که به این امر در بحث از مستعاذ به اشاره خواهیم نمود.

چیستی مستعاذ منه

فخر رازی اموری همچون شیطان، غاسق، نفاثات، حاسد و وسوسه را از افراد مستعاذ منه معرفی می کند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۷۹؛ ج ۳۲: ۳۷۸) و از سخنان او در بحث از اسباب استعاذه، نه در ضمن بحث از خود مستعاذ منه، برمی آید که به طور کلی، مستعاذ منه را شامل سه دسته از امور ۱. جهل؛ ۲. فسق و ۳. مکروهات و آفات و مخافات می داند و پیرامون هر یک توضیح می دهد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۹۰-۹۱). اما صدرالمتألهین از تفصیل پرهیز نموده و امری جامع را به عنوان مستعاذ منه مطرح می کند که عبارت است از شروری که در عالم خلق - شامل دنیا و آخرت - قرار دارد، چه شروری که همانند اطاعت نمودن واهمه از شیاطین و... مربوط به امور درونی انسان و قوای آن است و چه شروری که از جانب بیرونی گریبان گیر انسان می شود، مانند اعداء، وحوش، غذاهای مضر و... (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۴-۱۵). اما در اینجا نیز امام در اندیشه دینی، گوی سبقت را از دو اندیشمند پیشین ربوده و با دید عمیق معرفتی خویش بیان می کند که مستعاذ منه چیزی است که انسان را از وصول به مقصد بازدارد، بنابراین آنچه موجب ضرر بدنی و مادی شود، لزوماً از مصادیق مستعاذ منه نیست.

در نظر امام، در این سلوک الهی و سیر الی الله، مستعاذ منه مانع از سیر شده و خار طریق گردد. روشن است که برای سالک الی الله، ممکن است موانع به لحاظ ماهوی در هر مرحله تغییر کند، اما همگی تحت عنوان جامع «بازدارنده از مسیر» که به تعبیر امام، همان شیطان و یا مظاهر آن است که

اعمال آنها نیز عمل شیطان است. ایشان مظاهر شیطان را چنین توسعه می‌دهد:

آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن، حجاب روی جانان شود - چه از عوالم ملکیه دنیاویّه باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهات و غیر آن و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالیّه باشد چون بهشت و جهنّم و علم متعلق به آن حتی علوم عقلیه برهانیّه که راجع به توحید و تقدیس حق است - تمام آنها از دامهای ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت با او باز می‌دارد و به آنها سرگرم می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳۱).

ایشان بیان می‌کند که حتی سرگرمی به مقامات معنوی و وقوف به مدارج روحانی، که ظاهراً وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق است - که جسّ روحانی جهنّم فراق و بعد و منتهی شود به جنت لقاء و این جسّ مخصوص به یک طایفه قلیله از اهل معرفت و اصحاب قلوب است - از دامهای بزرگ ابلیس الا الأبالسه است که باید از آن پناه به ذات مقدس حق جل شأنه برد. بنابر نظر مذکور، امام دعای پیامبر (ص) را که می‌فرمود: «أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، وَبِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ، مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَشَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ» را - به صورت احتمالی - بر این معنا حمل کند که شروری مقصود است که انسان را از استغراق در بحر جمال و جلال الهی بازدارد، حال این شروری «از حقایق کامله سماویّه باشد یا ناقصه ارضیّه؛ مگر آنکه طارق به خیر باشد، که آن طارق الهی است که به خیر مطلق، که حق تعالی است، دعوت کند» (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳۲)؛ زیرا گاهی ممکن است که بلایا و طوارق، موجب تسریع در سیر گردد.

حاصل آنکه آنچه تو را از حق بازدارد و از جمال جمیل محبوب جلّ جلاله محجوب کند شیطان توست، چه در صورت انسان باشد یا جن؛ و آنچه به آن وسیله تو را از این مقصد و مقصود بازدارند دامهای شیطانی است، چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلّت یا غیر اینها؛ و اینها عبارت از دنیای مذمومه است؛ و به عبارت دیگر، تعلق قلب به غیر حقّ دنیای او است و آن مذموم است و دام شیطان است و استعاذه از آن باید کرد. در اینجا پرسشی در مورد قول پیامبر (ص) مطرح می‌شود که مقصود او از اینکه در خطاب به خداوند فرمود «أعوذ بك منك» چیست؟ و چه معنا دارد که خداوند خود، مستعاذ منه و نیز مستعاذ به باشد؟ فخر رازی بر این مبنا که تمامی افعال به خداوند بازگشت دارند^۱، به توجیه این

۱. البته باید به نحوه تقریر فخر رازی از این مسأله توجه داشت، زیرا او از اشاعره محسوب می‌شود که جبرگرا و قائل

عبارت پرداخته و آن را مربوط به مقام فناء اول می‌داند (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۷۶؛ ج ۳۲: ۳۷۳) که در بحث از «مستعاذه به» مفصلتر به آن و طرح دیدگاه امام در این زمینه خواهیم پرداخت.

چيستی مستعاذه به

بیان فخر رازی با کمی تصرف چنین است (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۷۶): مستعاذه به در قرآن و اخبار بر دو وجه ذکر شده است؛ یکی خداوند متعال و دیگری کلمات الله^۱. او اشاره می‌کند که «کلمات الله التامات» ارواح عالیه طاهره هستند، همان‌طور که گفتار خداوند: «فالمدبرات امرا» بر وجود اموری که عالم اجسام را تدبیر می‌کنند دلالت دارد و در فلسفه اثبات شده که عالم ارواح بر عالم اجسام استیلا و سیطره دارند.

فخر رازی اشاره می‌کند که استعاذه به کلمات الله التامات در صورت نیکوست که شخص به غیر خداوند التفات داشته باشد، اما هنگامی که فانی گردد و غیر خداوند را نبیند، تنها به او پناه می‌برد و لذا می‌گوید «اعوذ بالله» و یا «اعوذ من الله بالله» چنانکه حضرت پس از بیان «اعوذ بکلمات الله التامات» فرمود: «و أعوذ بک منک»

در ادامه بیان می‌کند که در مقام اخیر - یعنی در فنای اول^۲ - هنوز عبد به غیر خداوند توجه دارد، زیرا استعاذه منوط به دیدن مستعید و مستعاذ به و مستعاذ منه است، اما وقتی که از این مقام ترقی یافت و فنای خود را هم ندید، از استعاذه ترقی می‌کند، لذا حضرت رسول اکرم (ص) پس از بیان «و أعوذ بک منک» می‌فرماید: «أنت کما أثنیت علی نفسک» و دیگر سخنی از استعاذه نیست و فقط «أنت» است نه «انا» تا استعاذه‌ای در کار باشد.

به نظریه کسب هستند. البته فخر رازی از نظریه کسب فاصله گرفته و آن را اسمی بدون مسمی می‌داند. برای مطالعه بیشتر ر.ک: خادمی و طالقانی، ۱۳۹۲؛ شاه‌نظری و آهسته‌خانه، ۱۳۹۰؛ بهشتی و فارسی‌نژاد، ۱۳۹۰؛ فارسی‌نژاد، ۱۳۹۲. ۱. در اینجا در مورد اینکه کلمات الله التامات چیست، به بیان صدر المتألهین اکتفا می‌کنیم: ملاصدرا همه موجودات را کلام حق می‌داند، اما مفارقات عبارت از کلمات تامات خداوندند. زیرا تام عبارت از موجودی است که همه آن چه برای او ممکن باشد بالفعل برایش موجود باشد و عقول طولیه در این وضع اند پس عقول طولیه تامند و ذات حق فوق تمام. ر.ک: ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۰.

۲. فرق فنای اول و فنای دوم را استاد جوادی آملی در مقدمه قویم خود بر سر الصلوة چنین بیان می‌کند: معنای توحید تام، «قطع» توجه به غیر خدا نیست، زیرا قطع توجه به نوبه خود توجه و التفات است، بلکه «انقطاع» توجه به غیر است؛ و برای اینکه این «انقطاع» هم دیده نشود، کمال انقطاع مطلوب موحدان ناب می‌باشد؛ به طوری که نه تنها غیر حق دیده نشود، بلکه این ندیدن هم دیده نشود... فرق بین «قطع» و «انقطاع» یا «کمال انقطاع» همان امتیاز بین مقام «فناء» و «فناء از فناء» است که مایه «بقاء بعد از فناء» و «صحو بعد از محو» است که در متن کتاب مکرراً آمده است؛ چنانکه برخی رکوع را «فنا» و سجود را «فنا» دانستند و چنین سروده‌اند: در خدا گم شو کمال اینست و بس (فنای اول) گم شدن گم کن وصال اینست و بس (فنای دوم) امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰-۱۱.

نقایص گفتار فخر رازی، با تأمل در آنچه در بحث از مستعید گذشت روشن می‌شود، زیرا همان‌طور که امام اشاره نمودند، در فنای مطلق - که همان فنای دوم است - و قبل از آن، سخن از اَعُوذُ بَکْ مِنْکَ نیست، بلکه مربوط به مقام بقاء بعد فناء است که در سخن فخر به مقام بقاء اشاره‌ای نشده و لذا استعاذه در مقام بقاء را تصور نکرده است، در حالی که:

چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد، باز استعاذه را حقیقتی باشد، لکن نه چون استعاذه‌ای که سالک را است و لهذا به حضرت رسول ختمی صلی الله علیه و آله نیز امر به استعاذه شده ... (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۹-۱۲).

صدرالمتألهین نیز مطالب فخر رازی را که بدانها اشاره شد، تکرار نموده و البته سخنانی را در مورد چیستی کلمات الله التامات افاده می‌کند، لذا نقدی که بر اساس دیدگاه امام وارد شد، نیز بر او وارد است. البته نکته جدیدی که صدرالمتألهین به آن اشاره نموده و در سخنان فخر یافت نشد، آن است که وی در توجیه استعاذه به کلمات الله بیان می‌کند که استعاذه به آنها در صورتی نیکوست که از جنبه کلمه الله بودن صورت گیرد نه از جهت اینکه موجودات و جواهر امکانی هستند، زیرا در این صورت استعاذه به غیر خداوند خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۱).

امام بر اساس این امر که به حسب مقامات سالکان، حقیقت «مستعاذ به» فرق می‌کند، اشاره می‌کند که «ربوبیت فعلیه»، «ملک»، «اله» و «ذات بدون لحاظ شئون» بر اساس مراتب سالک که عبارت‌اند از مرتبه بدایت، قلب، روح و سر، مستعاذ به هستند، اما اسم جامع «الله» مناسب با تمام مراتب سالک است و آن در حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه‌ها مقیده است.

تفصیل این اجمال آن است که امام بر اساس احتمال، بیان می‌کند که سوره ناس به تفاوت مستعاذ به بر اساس مرتبه سالک اشاره دارد. از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب، سالک از شر «تصرفات صدریه» شیطان به مقام ربوبیت پناه برد و لسان وی «اعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» است، امام می‌گوید: «او توان، این ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود با اعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ». که بر این اساس، ایشان استعاذه به کلمات الله را در مورد بدایت سلوک دانسته و آن را بر ربوبیت فعلیه خداوند حمل می‌کند. چون سیر سالک منتهی شد به مقام قلب، مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند و سالک در این مقام از شر «تصرفات قلبیه» ابلیس و سلطنت باطنیه جائزانه به مَلِکِ النَّاسِ پناه برد.^۲

۱. با توجه به اینکه موجودات مجرد ظهور حق تعالی هستند و فعل او محسوب می‌شوند، لذا ربوبیت مقیده آنها، ربوبیت فعلی خداوند است (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱۱).

۲. امام بیان می‌کند: شاید اینکه فرموده: الَّذِي يُؤْشِرُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، با آنکه وسوسه در قلوب و ارواح (در

چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود به مقام روح، که از نفخه الهیه است و اتصالش به حق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس به شمس و در این مقام مبادی حیرت و هیمنان و جذب و عشق و شوق شروع شود و در این مقام به «إله النَّاس» پناه برد. و چون از مقام روح ترقی کند و ذات بی مرآت شتون نصب العین شود و به عبارت دیگر به مقام سر رسد، اَعُوذُ بِكَ مِنْكَ مناسب با اوست (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳۲-۲۳۳).

چیستی مستعاذ له

فخر رازی آخرین رکن استعاده را، اموری می‌داند که استعاده به سبب وجود آنها صورت می‌گیرد و در مقام بیان آن بیشتر به ذکر اقسام شرور می‌پردازد که به نظر می‌رسد شایسته‌تر بود که این مطالب را در بحث از مستعاذ منه ذکر می‌کرد. در نتیجه بیان فخر رازی، آنچه موجب استعاده می‌شود آن است که انسان هنگامی که در مورد تمامی شرور تأمل کند، درمی‌یابد که خود قادر به دفع همگی آنها نیست و لذا به قادر مطلق پناه می‌آورد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۹۰-۹۱)، لذا در نظر فخر رازی غایت استعاده، دفع شرور است. صدرالمآلهین نیز تقریباً به بیان عبارات فخر رازی پرداخته و سخن جدید در این زمینه بیان نمی‌کند، اما امام راحل، همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، ارکان استعاده را با توجه به مرتبه سالک، متغیر می‌داند، لذا اشاره می‌کند که آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستعید، از سنخ کمال و سعادت و خیر است؛ و آن به‌حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است.

مرحله اول: سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش حصول کمالات نفسانیّه و سعادات طبیعیّه خسیسه است؛ و این در مبادی سلوک است.

مرحله دوم: چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیّه و کمالات تجرّدیّه ذوقی نمود، مقصدش عالی‌تر و مقصودش کامل‌تر می‌شود و به مقامات نفسانیّه پشت‌پازند و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود.

مرحله سوم: چون از این مقام نیز عنان سیر را برتافت و به سر منزل سرّ روحی رسید، مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند.

امام حاصل بیان خود را چنین افاده می‌کند که غایت حقیقی سالک در هر مقامی، حصول

مقابل صدور) نیز از خناس است، برای آن باشد که در مقام معرفتی به شأن عمومی و صفت ظاهره پیش همه مناسب است تعریف شود.

۱. امام راحل اشاره می‌کند که لسان باطنش در اول امر وَجَّهْتُ وَجْهِي لِوَجْهِ اللَّهِ و پس از آن وَجَّهْتُ وَجْهِي لِأَسْمَاءِ اللَّهِ أُولَى اللَّهِ و پس از آن وَجَّهْتُ وَجْهِي لَهُ شُود؛ و شاید «وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» راجع به مقام اول باشد به مناسبت فاطریت.



کمال و سعادت بالذات است و به این دلیل که با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی قرین شده و دامی از دام‌های او مانع از نیل به هدف است؛ ناگزیر، از آن شیطان و شرور و دام‌های او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی، سالک به خداوند متعال پناه می‌برد. پس در حقیقت غایت استعاذه برای سالک، کمال مترقّب و سعادت مطلوبه و غایه‌الغایات و منتهی‌الطّلبات، خداوند بزرگ مرتبه است و در این مقام یا پس از آن، همه چیز جز خداوند، محو شود و استعاذه از شیطان بالتّبع و در حال صحو واقع می‌شود (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۳۴).

نتیجه‌گیری

فخر رازی در تفسیر خود، به خوبی به شناسایی ارکان استعاذه پرداخته و بستر تحقیق برای اندیشمندان پس از خود را فراهم نموده است، صدرالمثالین بسیاری از مباحث وی را در تفسیر سوره فاتحه نقل نموده و گاهی مطلبی را اضافه یا کم نموده است؛ اما مرحوم امام با دید عرفانی خود که از تعمق غور و سلوک ایشان در عرفان نظری و عملی نشأت می‌گیرد، به دقت به حسب مقامات و مراتب سائران و مدارج و منازل سالکان، حقیقت «استعاذه» و «مستعید» و «مستعاذ منه» و «مستعاذ به» را تصویر نموده‌اند که هیچ سابقه‌ای برای آن، حتی در کتب اهل معرفت، یافت نشد.

امام با بیان اینکه حقیقت «استعاذه» عبارت است از حالت و کیفیت نفسانی‌ای که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی حق و ایمان به این مقام حاصل شود، اشاره می‌کند که «مستعید» حقیقت انسانیّه است از اول منزل سلوک الی الله تا منتهی‌التهایه و لذا فنای ذاتی و قبل از سلوک و در حین فنا خبری از استعاذه نخواهد بود. بر این اساس مستعید از «مستعاذ منه» که عبارت است از آنچه در این سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد، با توجه به مرتبه‌ای که در سلوک خود دارد در میان مراتب بدایت، قلب، روح و سرّ و ... به «مستعاذ به» مربوطه که «ربوبیت فعلیه»، «ملک» یا «اله» یا «ذات بدون لحاظ شئون» و یا آنکه بدون لحاظ مرتبه به اسم جامع الله گناه می‌برد تا آنکه کمال مترقّب و سعادت مطلوبه وی که همان «مستعاذ له» است حاصل گردد.

منابع

- اردبیلی، عبدالغنی. (۱۳۸۱) **تقریرات فلسفه امام خمینی**، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۷۰) **آداب‌الصلوه**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ----- (۱۳۷۷) **شرح حدیث جنود عقل و جهل**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ----- (۱۳۷۸) **سرالصلوه معراج السالکین و صلوه العارفين**، با مقدمه عبدالله جوادی آملی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ----- (۱۳۹۰) **شرح چهل حدیث**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- امین اصفهانی، نصرت بیگم. (۱۳۶۱) **مخزن العرفان در تفسیر قرآن**، ج ۹، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- بهشتی، احمد (عارف) و علیرضا فارسی نژاد. (۱۳۹۰) «فخر رازی بر سر دو راهی جبر و اختیار»، **اندیشه دینی**، شماره ۴۱، صص ۱۹-۴۸.
- خادمی، عین‌اله و سیدحسن طالقانی. (۱۳۹۲) «تأثیر اندیشه‌های فلسفی بر قرائت فخر رازی از نظریه کسب»، **تحقیقات کلامی**، سال اول، شماره ۱، ص ۱۲۵
- شاه‌نظری، جعفر و محمود آهسته‌خانه. (۱۳۹۰) «بررسی تطبیقی جبر و اختیار از منظر امام خمینی (ره) و فخر رازی»، **معرفت کلامی**، سال دوم، شماره دوم، شماره ۲ (پیاپی ۶) صص ۱۶۵-۱۸۴.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق) **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۱۱ و ۱۷، قم: مکتبه النشر الإسلامی.
- فارسی نژاد، علیرضا. (۱۳۹۲) «نقد و بررسی ادله توحید افعالی در اندیشه فخر رازی»، **پژوهشنامه فلسفه دین**، دوره ۱۱، شماره ۲ (پیاپی ۲۲)، صص ۲۹-۵۰.
- فخر رازی، ابو عبدالله محمد (۱۴۲۰ق) **تفسیر مفاتیح الغیب**، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۶۶) **تفسیر القرآن الکریم**، به تصحیح محمد خواجه‌ای، قم: انتشارات بیدار.